



مولوی، دیوان شمس، شماره ۱۶۴۲

ساقیا ما ز ثریا به زمین افتادیم
گوش خود بر دم شش تایی طرب بنهادیم

دل رنجور به طنبور نوایی دارد
دل صدپاره خود را به نوایش دادیم

به خرابات بدستیم از آن رو مستیم
کوی دیگر شناسیم در این کو زادیم

ساقیا زین همه بگذر بده آن جام شراب
همه را جمله یکی کن که در این افرادیم

همه را غرق کن و بازرها زین اعداد
مزه‌ای بخش که ما بی‌مزه اعدادیم

دل ما یافت از این باده عجایب بویی
لاجرم از دم این باده لطیف اورادیم

از برون خسته یاریم و درون رسته یار
لاجرم مست و طربناک و قوی بنیادیم

همه مستیم و خرابیم و فنای ره دوست
در خرابات فنا عاقله ایجادیم

هله خاموش بیارام عروسی داریم
هله گردک بنشینیم که ما دامادیم